

آزمون حضوری
شماره چهار

رشته انسانی



تجربی | ریاضی | انسانی

ویژه کنکور
۱۴۰۳

مرورنامه آزمون آزمایشی خیلی سبز

نام درس	مباحث	از صفحه	تا صفحه	مؤلف	ویراستار
فلسفه	فلسفه دوازدهم، درس ۱ و ۲ صفحه ۱ تا ۱۲ فلسفه یازدهم، درس ۱ و ۲ صفحه ۱ تا ۱۸	۲	۷	مجید پیرحسینلو	محمد غلامی



فلسفه ۱

درس ۱: چیستی فلسفه

مواجهه انسان با مسائل گوناگون در زندگی روزمره خودنمایی سؤال‌های خاص و به فکر واداشتن انسان برای ساعات طولانی، مثل این‌که آزادی چیست؟ چرا درد و رنج هست؟ و ...

انسان و تفکر

پرسشگری؛ یکی از ویژگی‌های انسان
چرا: کلمه‌ای که انسان کنجکاوی خود را با گفتن آن به اطرافیان نشان می‌دهد.
معنای سؤال کردن؛ چیزی را نمی‌دانیم و به دنبال دانستن هستیم.
تفکر؛ واسطه رسیدن انسان از مجهولات و پرسش‌ها به معلومات و پاسخ‌ها

نکته

تفکر در تعریف منطقی‌اش شامل تعریف و استدلال است.

مراحل اندیشه ورزی و تفکر طبق کتاب درسی: (ترتیب بسیار مهم است).

۱) روبه‌رو شدن با مسئله ۲) طرح سؤال ۳) تفکر در اندوخته‌ها ۴) رسیدن به پاسخ

مرحله اول: (تفکر غیرفلسفی) جست‌وجوی پاسخ به سؤالات معمولی و روزانه

دو مرتبه از تفکر

مرحله دوم: (تفکر فلسفی) جدی‌گرفتن سؤالات بنیادین و پرداختن به آن‌ها و به دنبال یافتن پاسخ برآمدن (تمرین «تفکر فلسفی»)

مراحل تفکر فلسفی طبق کتاب درسی: (ترتیب بسیار مهم است)

۱) روبه‌رو شدن با مجهول‌ها و مسئله‌های فلسفی ۲) طرح پرسش‌های فلسفی ۳) رجوع به معلومات و تفکر در اندوخته‌ها و انتخاب معلومات مناسب با سؤال ۴) رسیدن به دریافت فلسفی و تحقق شناخت و معرفت

فطرت اول: مشغول‌بودن به امور عادی زندگی و تفکر در آن‌ها (= تفکر غیرفلسفی) / ماندن در آن شایسته انسان نیست.

تقسیم‌بندی ملاصدرا از

مراتب تفکر

فطرت ثانی: ورود به پرسش‌های اساسی و تفکر در آن‌ها (= تفکر فلسفی) / مرحله‌ای برتر و عالی‌تر / انسان‌ها باید بکوشند از فطرت اول عبور کرده و به فطرت ثانی برسند.

دانش فلسفه

فلسفه: دانش عهده‌دار بررسی قانونمند سؤال‌های اساسی و بنیادین انسان.
افرادی (و نه همه) از ابتدای شروع حیات فکری انسان به اهمیت پرسش‌های بنیادین پی بردند و با دقت بسیار به دنبال پاسخ صحیح آن‌ها بودند.
بدون پاسخ درست و قانع‌کننده به پرسش‌های بنیادین، آدمی به تصمیم‌گیری روشن و درست نمی‌رسد.



واژه فلسفه

فلسفه	
تعریف لغوی	دارای ریشه یونانی، عربی شده کلمه فیلسوفیا، فیلسوفیا: ترکیب دو کلمه «فیلو» = دوستداری و «سوفیا» = دانایی ← فیلسوفیا (فلسفه): دوستداری دانایی / فیلسوفوس (فیلسوف): دوستدار دانش
معنای اول	دوستداری دانایی
معنای دوم	مطلق دانش (همه دانش ها) / فیلسوف (در این معنا) = دانشمند
معنای سوم	دانش خاص: دانش عهده دار پاسخ قانونمند به پرسش های بنیادین
رواج دهنده این واژه	سقراط (خودش را فیلسوفوس (فیلسوف): دوستدار دانش نامید).

سوفیست	
تعریف لغوی	دانشمند (سوفیا: دانایی)
معنای اول	دانشمند (به کار بردن دانشمندان زمان سقراط و قبل از او برای خود)
معنای دوم	مغالطه کار (سفسطه (عربی) = مغالطه کاری)

(۱) بی علاقه گی برخی از ایشان (بیشتر مشغول به تعلیم سخنوری و وکالت) به بیان واقع و دفاع از حقیقت

(۲) پیروزی بر رقیب؛ مهم ترین هدف

(۳) استفاده بیشتر از مغالطه در استدلال هایشان (ظاهر درست و باطن غلط)

(۴) بی اعتباری تدریجی حقیقت و واقعیت در نظرشان (هر کس هر چه خودش بفهمد همان حقیقت و واقعیت است).

سوفیست ها

به سبب تواضع و فروتنی در برابر دانایی و علم

چرا سقراط خود را سوفیست ننامید؟

(شاید) به خاطر هم ردیف نشدن با سوفیست ها

با گذشت زمان و پیشرفت دانش های مختلف، هر شاخه علمی نام ویژه ای پیدا کرد و فلسفه نام دانش خاص برای پاسخ به بنیادی ترین مسائل شد. (پاورقی صفحه ۸ کتاب درسی بسیار مفید است).

سیر تحول واژه فلسفه:

① فلسفه به معنای دوستداری دانایی ② فلسفه به معنای مطلق دانش ③ فلسفه به معنای دانش خاص

موضوع

دو معیار برای جداسازی

دانش ها از هم

روش



موضوع فلسفه،
بنیادی‌ترین موضوعات

موضوع سایر علوم (غیر از فلسفه): موضوعی خاص از میان موضوعات جهان و زندگی انسان

موضوع فلسفه: اصل وجود و حقیقت جهان، طبیعت و انسان / بررسی ویژگی‌های هستی و موجودیت موجودات / مباحث فلسفی پایه و اساس مباحث سایر علوم

استفاده از
روش عقلی و قیاسی

روش کسب دانش در علومى مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی: روش‌های تجربی

روش کسب دانش در فلسفه: تکیه بر توانایی عقل و استدلال‌های عقلی (تفکر، تعقل، تجزیه و تحلیل دانسته‌ها / عملیات فکری و استدلالی)

فلسفه از جهت روش، مانند ریاضی (از جهت موضوع دارای اختلاف)

– درس ۲: ریشه و شاخه‌های فلسفه –

دانش فلسفه

یک بخش اصلی (ریشه و اساس فلسفه)

تعدادی بخش‌های فرعی (شاخه‌ها و ستون‌های فلسفه)

بخش اصلی و ریشه‌ای فلسفه

بخش اصلی فلسفه: بررسی اصل و حقیقت وجود و مسائل پیرامون آن	
هستی‌شناسی	<ul style="list-style-type: none"> ● بحث درباره قوانین و احکام کلی و عام حاکم بر هستی و وجود ● کار فیلسوفان: به دست آوردن قوانین و احکام مربوط به خود هستی و وجود
معرفت‌شناسی	<ul style="list-style-type: none"> ● مطالعه توانایی انسان در شناخت هستی ● کار فیلسوفان: بررسی توانایی انسان در شناخت هستی و ابزارهای این شناخت (معرفت به وجود، فرع بر امکان شناخت آن)

شاخه‌های فلسفه

تعریف: دانش فلسفی عهده‌دار انتقال قوانین بنیادی وجودشناسی و معرفت‌شناسی به محدوده‌های خاص + بیان قوانین بنیادی آن محدوده

(مثال: وجود مادی و مجرد در هستی‌شناسی → انسان‌شناسی فلسفی: دو بعد مادی و مجرد انسان → بررسی بعد مجرد در اخلاق و روان‌شناسی)

تأمل فیلسوفانه در اخلاق، دین، تاریخ و طبیعت → فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و فلسفه طبیعت

«فلسفه‌های مُضاف»: شاخه‌های فلسفه (اضافه‌شدن فلسفه به نام آن دانش یا موضوع خاص)
مثال: فلسفه فیزیک.



فلسفه‌های مضاف و علوم

فلسفه مضاف هر علم: بحث فلسفی در مورد مبانی آن علم / اثبات اساس نظریات آن علم

مثال

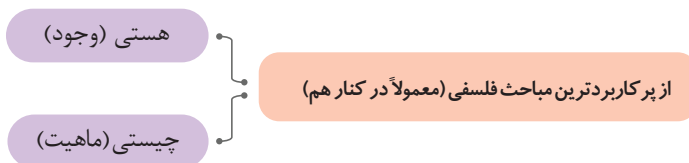
اصالت فرد و اصالت جامعه در فلسفه علوم اجتماعی

● جامعه: مجموعه‌ای از افراد ● ترجیح منافع فرد بر جامعه در برنامه‌ریزی‌ها و ... ● گرایش به لیبرالیسم در سیاست (تأمین‌کننده آزادی‌های فردی)	اصالت فرد
● افراد فاقد هویت مستقل از جامعه و تابع شرایط جامعه ● ترجیح منافع جمع بر فرد در برنامه‌ریزی‌ها و ... ● گرایش به سوسیالیسم در سیاست (تأمین‌کننده منافع جمعی)	اصالت جامعه
● افراد تحت تأثیر اجتماع، اما دارای قدرت اختیار و تصمیم‌گیری و تأثیر بر جامعه و تغییر آن ● اعتقاد به روح جمعی در جامعه	اصالت توأمان فرد و جامعه



فلسفه ۲

درس ۱: «هستی و چیستی»



چهار گام برای شناخت

این دو مفهوم و نسبت میان آنها:

- ۱) علم ما به وجود برخی اشیاء و موجودات + علم ما به توانابودنمان بر شناخت آنها
- ۲) انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند دو جنبه می‌یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن»
وجود ← وجه مشترک موجودات / ماهیت ← وجه اختصاصی موجودات
ذاتیات: ویژگی‌های مخصوص هر شیء که آن را از سایر اشیاء متمایز می‌کند.
ماهیت هر شیء: بیان‌کننده ذاتیات آن شیء
- ۳) وجود و ماهیت دو مفهوم مختلفند نه دو چیز جدای خارج از ذهن. (مغایرت وجود و ماهیت)
- ۴) دلیل ابن سینا بر مغایرت وجود و ماهیت: تفاوت میان حمل مفهوم ذاتی بر موضوع «انسان حیوان ناطق است.» با حمل وجود بر موضوع «انسان موجود است.» (پیش نیاز فهم این مطلب، فهم درس ۶ منطق است.)

حمل وجود بر ماهیت

انسان موجود است:

- مفهوم «وجود» غیر از مفهوم «انسان» است. انسان می‌تواند موجود باشد می‌تواند موجود نباشد؛ بنابراین بین مفهوم انسان به عنوان یکی از چیستی‌ها و مفهوم وجود، رابطه ذاتی برقرار نیست و این دو مفهوم با هم مغایرت دارند.

نتیجه حمل وجود بر انسان و بر هر ماهیتی نیازمند دلیل است. (دلیل حسی و تجربی یا دلیل عقلی محض)

حمل تمام ذات یا بخشی از ذات موضوع بر خودش

- انسان حیوان ناطق است: در این نوع حمل مفهوم موضوع و مفهوم محمول کاملاً یکی هستند.
- حمل حیوان ناطق بر «انسان» به دلیل نیاز ندارد و نمی‌توانیم از دلیل حمل سؤال کنیم.
 - محمول این قضیه، تعریف مفهوم انسان و ذات و حقیقت انسان است لذا این دو مفهوم (حیوان ناطق و انسان) جدایی‌ناپذیرند.
 - اگر بخشی از ذات موضوع هم بر آن حمل شود، همین‌گونه است: انسان حیوان است.

گذری تاریخی

فارابی به این مسئله توجه ویژه‌ای کرد.

ابن سینا ← نظریه «مغایرت وجود و ماهیت»

نظریه مغایرت وجود و ماهیت: پایه یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا با عنوان «برهان وجوب و امکان».

توماس آکوئیناس:

تحت تأثیر ابن سینا نظریه «مغایرت وجود و ماهیت» ← گسترش در اروپا

مانند ابن سینا نظریه «مغایرت وجود و ماهیت» ← پایه برهان‌های خود در خداشناسی

بنیان‌گذار مکتب فلسفی تومیسیم: بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن سینا و تا حدودی ابن رشد (هنوز در جریان)

فراهم کردن زمینه برای آشنایی فلاسفه غرب با اندیشه‌های فلسفی و عقلی ابن سینا و ابن رشد ← ارتباط مجدد با فلسفه ارسطویی



درس ۲: «جهان ممکنات»

(۱) ضرورت (وجوب): محمول، ذاتی موضوع و برای آن ضروری و واجب باشد. مثال: مثلث شکل سه ضلعی است.

(۲) امکان: محمول برای موضوعش ضروری نباشد (موضوع هم می‌تواند محمول را بپذیرد هم می‌تواند نپذیرد) مثال: دستپخت من خوشمزه است.

(۳) امتناع: برقراری ارتباط بین موضوع و محمول غیرممکن (محال / ممتنع) است. مثال: عدد ۵ زوج است.

نسبت‌های سه‌گانه در قضایا (منظور از ضرورت و امتناع، ضرورت و امتناع عقلی است)

رابطه وجود با موضوع‌های مختلف

واجب‌الوجود: موضوعی که نسبت به محمول وجود رابطه حتمی دارد؛ مثال: خدا

ممکن‌الوجود: موضوعی که نسبت به محمول وجود رابطه امکانی دارد؛ مثال: انسان، درخت و ...

ممتنع‌الوجود: موضوعی که نسبت به محمول وجود رابطه محال دارد؛ مثال: دایره مربع

اگر در یک قضیه، وجود به عنوان محمول قرار بگیرد با موضوعش یکی از سه نسبت ذکر شده را دارد. در نتیجه سه نوع موضوع داریم:

ضرورت وجود از ناحیه ذاتش: واجب‌الوجود بالذات

ضرورت وجود از ناحیه غیرش (علتش): واجب‌الوجود بالغير

ضرورت عدم به خاطر نبودن علتش: ممتنع‌الوجود بالغير

ضرورت عدم به خاطر ذات خودش: ممتنع‌الوجود بالذات

وجود دارد. (مصادق خارج از ذهن دارد): واجب‌الوجود

وجود ندارد. (مصادق خارج از ذهن ندارد): ممتنع‌الوجود

هر مفهومی که به ذهن بیاید از دو حالت بیرون نیست:

اگر موجود شود: واجب‌الوجود بالغير

ممکن‌الوجود بالذات (آنچه ذاتاً ممکن‌الوجود است یعنی می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد).

اگر موجود نشود: ممتنع‌الوجود بالغير

پدیده‌های پیرامون ما ذاتاً ممکن‌الوجود هستند:

ذاتشان این طور نیست که حتماً موجود نباشند؛ بلکه می‌توانند باشند (و هستند! الان واجب‌الوجود بالغيرند).

ذاتشان این طور نیست که حتماً موجود باشند؛ بلکه می‌توانستند نباشند.